

به نام خدا

سلام

به عنوان تور لیدر یعنی کسی که راهنمای تورهای مختلفی بودم، البته حدود ده سال پیش؛ یه چیز رو خیلی زیاد می دیدم و اون هم گیر افتادن ماشین ها توی شن بود!

ماشین ها خیلی خوب و مدل بالا به اصطلاح میرفتن توی شن گیر میکردن و اون هایی که حرفه ای نبودن تنها کاری که توی شن انجام می دادن گاز دادن بود.

زمانی که شما توی شن گیر می افتید وقتی شروع کنید به گاز دادن اتفاقی که می افته این هستش که ماشین بیشتر و بیشتر و بیشتر فرو می ره؛ و این اتفاق چه قدر متداول و زیاد هست تو دنیای واقعیمون. خیلی زیاد.

توی سمینار ۱۴۰۰ که در مورد آینده پژوهی بود این رو مطرح کردم. خیلی وقت ها ما کارهایی رو انجام میدیم به امید یک سری نتایج، اما وقتی نتایج رو نمی گیریم و می بینیم اون کار نتیجه نمی ده فقط شدتش رو بیشتر و بیشتر می کنیم.

مثلاً فرزندمون درس نمیخونه عملاً همیشه حالت افتادن یا گیر افتادن توی شن و بهش فشار میاریم که درس بخون و هرروز دعوا دعوا و هر بار که نتیجه نمی گیریم فقط گاز رو بیشتر می کنیم یعنی فشار رو بیشتر می کنیم و در این صورت بیشتر میریم توی شن.

یکی از این نمونه های جالب توی چند تا ویدئوی قبلی توی شبکه های مجازی و توی وبسایت گفتیم.

گفتیم این صبحگاهی تو مدرسه ها اتفاق می افته برای چیه؟ خب احتمالاً فلسفه اش این بوده دیگه به بچه ها نظم رو یاد بدن، صحبت با نام خدا شروع بشه، یکسری قوانین گفته بشه و ...

حالا سؤال اینه: آیا این خودش نوعی تو شن گیر افتادن نیستش؛ یعنی اینکه ما فکر می کنیم که بچه ها منظم تر نیستند باید صف رو جدی تر بگیریم. شاید اصلاً صف ربطی نداره به نظم. شاید که میگم من خب با دکتر دلفیک صحبت می کردم شونزده تا از مدارس خوب استکلهلم سوئد دسیار ایشون بود.

گفتم صف چنین چیزیه، این ویژگی ها رو داره به نظر شما صف میتونه فایده ای داشته باشه؟ اصلاً یه جورى منو عین احمقا نگاه می کرد که آخه برا چه فایده ای میتونه داشته باشه.

خب منم مخالف صف بودم می گفتم بذار نظر شخصیم رو دخالت ندم. از یک کارشناس این کاره بیرسم. خب هیچ دلیلی نتونستن پیدا بکنن برای صف. توضیح دادم که این کارها همیشه و این ها.

یا بعضی ها میگن نه خب متبرک میشه با قرآن صد درصد خوبه منتها به شرط این که شان یک موضوع حفظ بشه.

من احساس می کنم اگر هدف متبرک شدن هست. ما می بینیم سرشار از بی احترامی هست رفتارها. بچه ها صحبت میکنند باهم شوخی میکنند وووو. خب عقل سلیم میگه باید چی کار کرد.

بنابراین خیلی مهمه بنیم کجاها تو زندگیمون تو شن گیر افتادیم و داریم گاز میدیم و اون چیزی که برامون نتیجه بخش نبوده رو داریم با شدت بیشتر و بیشتر و بیشتری هی انجام میدیم و این نتیجه ای نداره جز اینکه بیشتر توی شن فرو میریم. پس باید مراقب باشیم تقلاهای بی جا نکنیم.

این مثال فرزند که مثلاً کاری که ما میخواییم رو انجام نمی ده، یا مثال سر صف و ایسادن بچه ها که ما میخوایم نظم رو یاد بدیم ولی می بینیم که اصلاً نتیجه ای نداره فقط تلاشمون رو بیشتر می کنیم به اون کار.

خب این نشون می ده که خیلی جدی خیلی هامون داریم این کار رو تکرار می کنیم؛ یعنی کاری که نتیجه نمی ده رو هی با شدت بیشتر تکرار می کنیم، بیشتر تکرار می کنیم، بیشتر تکرار می کنیم.

یکی دیگه از کارهای بامزه ای که ماها انجام میدیم و به نوعی گیر افتادن توی شنه تلاش برای تغییر آدم هاست. میخوایم همه رو با انتقاد و سرزنش و تهدید و تحقیر و فشار بعضی موقع ها کتک و هر جور دیگه ای مجبورشون کنیم که تغییر بکنن.



این هم همیشه این هم نوعی از گاز دادن توی شن هست که ما مثلاً با کسی که دوستش داریم میخوایم یه کاری رو انجام بده؛ و انجام نمی‌ده باهش قهر میکنیم و می‌بینم که اون کار انجام نمیشه. شدت قهر رو بیشتر می‌کنیم بعد دعوا می‌کنیم بعد همین جور بیشتر و بیشتر میشه در صورتی که رابطه خراب و خراب‌تر میشه.

و این خیلی مهمه یه جاهایی بگیریم وایسا وایسا وایسا تو زندگی مون یه لحظه دست ننگه داریم و بگیریم: من دارم چی کار میکنم؟ نکنه تو شن گیر افتادم؟ وقتی تو شن گیر می‌افتم نباید گاز بدم. باید یه لحظه وایسم. شاید لازم باشه پیاده بشم بیام از بیرون ماجرا رو نگاه بکنم ببینم شاید اگه دنده عقب بگیرم خیلی راحت مسئله حل بشه. ببینم شاید اگر آرام تر و سنگین حرکت بکنم شن‌ها دیگه سر نخورن زیر چرخ و من آرام آرام بتونم حرکت بکنم دیگه بسته به شرایط داره. فقط یه لحظه باید پیاده بشم آگاه بشم به وضعیت نه اینکه فقط زور بزوم، زور بزوم و زور بزوم. ممنون میشم اگر که ایده ای به ذهنتون میرسه در مورد موقعیت هایی که برای خودتون پیش اومده و به نوعی گیر افتادن توی شن بوده برامون مطرح کنید بنویسید کمک میکنه که خیلی از دوستان آگاه بشن از خیلی از موقعیت‌ها. خیلی هامون نمیدونم که الان در کجا هستیم و در کجا گیر افتادیم.

یکی از نمونه‌های بارز این اتفاق برای خودم میخوام با این مثال شروع بکنم که ارتباط با خانواده بود، تو دوران مدرسه. خب من رابطه اصلاً خوبی با خانواده‌ام نداشتم. تقریباً هرروز دعوا بود تو خانواده ما بی‌احترامی دعوا و این‌ها من هم خیلی بچه سرکشی بودم. پدر، پدر و مادرم رو درآوردم و ازشون عذر میخوام واقعا.

خب منتها تا اون موقع بلد نودم و کسی هم اون موقع به من یاد نداده بود و کسی هم به اونها یاد نداده بود که چطوری باید رفتار بکنن و رفتار بکنم؛ و نتیجه این بود که ما همش باهم درگیری بحث مشکل دعوا و این جور چیزها داشتیم. و زمانی که من ازدواج کردم و گذشت آموزش‌های زیادی دیدم تازه آگاه شدم به رفتارم که‌ای وای من می‌دیدم که پدر و مادرم اونجوری که میخوام رفتار نمیکنن بنابراین سعی می‌کردم دعوا کنم بی‌احترامی کنم پرخاشگری کنم و هر باری که می‌دیدم اون چیزی که میخوام رو به دست نمیارم فقط شدت دعوا و پرخاشگری رو بیشتر می‌کردم.

اونها هم همین‌طور دقیقاً می‌دیدند اون رفتارهایی که از من می‌خوان رو نمی‌بینند مثلاً اونقدری که میخوان من درس نمیخونم و بنابراین فشار رو بیشتر می‌کردند و هر چه قدر که اونا فشار رو بیشتر می‌کردند من هم کمتر درس میخوندم. و این یه مثال از من بود حالا شما مثال هاتون رو بزنید اگر دوست دارید بانام خودتون اگر نه بانام مستعار خیلی کمک میکنه که دید شفاف‌تری نسبت به این موضوع پیدا بکنید. مچکرم از شما، پیروز موفق و بیشتر از یک نفر باشید.